



دیالکتیک توسعه و رستگاری

بامروری بر آثار شاخص سینمای جهان

و ناشکر این اجنبی‌های خارجی؟! این همه بی‌ربطی و مسخرگی از کجا می‌آید؟! کاش راجر ترینگ به جای آن حرفی که می‌خواستیم از او نقل کنیم (و پشیمان شدم!) چنین سؤالی پرسیده بود!

پس مقدمه خود را عوض می‌کنم و یکراست می‌روم سراغ اصل مطلب؛ تمام تاریخ و جغرافیای معاصر ما بر چه اساسی تقسیم‌بندی شده است؟ پاسخ: بر اساس میزان توسعه‌یافتگی که کشورها و مردم جهان را به حداقل سه گروه توسعه‌یافته، در حال توسعه و عقب‌افتاده تقسیم می‌کند. جهان اول و دوم و سوم، امریکا به‌طور میانگین حدود ۵۰ میلیون کارتن‌خواب دارد و مثلاً در کشورهای چین کویت و قطر ممکن است هر خانواده به‌صورت میانگین چند خانه داشته باشد؛ اما

هر لحظه که تسلیمم، در کارگه تقدیر چلاک‌تر از آهو، بی‌باک‌ترم از شیر هر لحظه که می‌کوشم، در کار کنم تدبیر زنج از پی زنج آید، زنجیر پی زنجیر (مولوی) راجر ترینگ... نه! شوپنهاور اسم باکلاس تری دارد! اما اول از هانا آرننت شروع کنیم که می‌گوید: «آنچه باعث تغییر می‌شود امید نیست، نامیدی است.» آنچه می‌گوید: «امید پلیدترین پلیدی‌هاست»، زیرا به رنج و عذاب بیهوده انسان دامن می‌زند. نامیدی می‌تواند باعث پذیرش واقعیت تغییرناپذیر و پایانی بر رنج‌هایمان باشد... شوپنهاور (یکی از مشهورترین فیلسوفان ناباور) یک سؤال جدی دارد: چرا خودکشی نمی‌کنیم؟ «آلبرکامو» می‌گوید «اگر فلسفه به این سؤال جواب داد و به هر مسئله دیگری جواب نداد، باکی نیست!»؛ و نیچه که می‌بیند پاسخی برای این پرسش استادش ندارد (آن‌گونه که خودش مدعی ست از مریدان شوپنهاور است) آن را این‌گونه ارتقا می‌دهد که: چرا و چگونه است که داریم با امیدهای واهی و به‌صورتی احمقانه به زندگی ادامه می‌دهیم؟! (در واقع به‌جای پاسخ دادن، فقط سؤال را با ادبیات غلیظتر تکرار می‌کنند!) حالا آدم‌هایی که صبح تا شب قال شوپنهاور و هانا آرننت و چنین گفت نیچه تف می‌دهند (یا توف می‌کنند!) بر چه مبنایی مدعی عدم وجود امید در آینده جمهوری اسلامی می‌شوند و شده‌اند؟! بر مبنایی مقام تسلیم رضا در شعر مولوی یا رویکرد همیشه طلبکارانه



نعمت‌الله سعید
نویسنده

”

الگوی توسعه غربی راهی برای نجات و رستگاری نیست. راهی برای کنار آمدن با این واقعیت است که: رستگاری وجود ندارد...